

یادی دیگر از حضرت سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی^۱

دکتر حاج نورعلی تابنده

بسم الله الرحمن الرحيم

از اینکه بار دیگر توفیق یافتم که زبان و ذهن خود را با بیان کلماتی درباره شاه سید نعمت‌الله ولی شیرین کنم، خرسندم و از این حیث از کلیه کسانی که در این راه زحمت کشیده و این سمینار را فراهم کرده‌اند، متشکرم و مسلماً همه شنوندگان و حاضرین در این جلسه نیز متشکر خواهند بود. البته با بودن اساتید بزرگی که صحبت خواهند کرد، مطالب جالب توجهی خواهید شنید و به همین جهت نیز من وقت زیادی را اشغال نخواهم کرد.

این ستاره تابان عرفان ایران درخشندگی اش به تمام جهان رسیده است و امروز از شخصیت‌های مهمی است که شعرا، فلاسفه، عرفا و اجتماعیان همه به او توجه دارند. راجع به شرح حال شاه نعمت‌الله، هم حتماً مطالبی گفته خواهد شد و

۱. متن پیام افتتاحیه دومین سمپوزیوم بزرگداشت شاه نعمت‌الله ولی در تاریخ ۱۹ و ۲۰ مهر ۱۳۸۲ در دانشگاه لایدن هلند.

هم توجه دارید و مطالعه کرده‌اید، لذا زندگی اولیّه و به اصطلاح زندگی معمولی ایشان موردنظر ما نیست چراکه سیر حوادث بر همه وارد می‌شود و به طریق یکنواخت همه را در برمی‌گیرد.

آن حضرت از کوهبنان که موطن اولیّه ایشان بود برای جستجوی راه حق در گردش آمدند به این معنی که بنابر شعر مشهور در دیوان شمس که «آنها که طلبکار خدایید، خود آید»^۱، ایشان به خود آمد و به دنبال مقصود به سیر و سیاحت پرداخت تا در مکه به حضور شیخ عبدالله یافعی رسید و دست ارادت به او داد و تحت تربیت او قرار گرفت. بعد از آن هم حضرت شاه سفرهای فراوانی به تمام گوشه و کناره‌های عالم اسلامی آن روز کردند تا آنکه به کوهبنان رسیده و در آنجا در ماهان زاویه‌ای برای سیر و سلوک خویش و تربیت طالبین بنا کردند و تا آخر عمر هم در همانجا ماندند.

آن حضرت در مسیر این سلوک، خود مصداق آن مطلبی است که در رسالات خویش در بحث شرافت علم و حال فرموده‌اند. ایشان می‌فرماید که این مسأله بسته به آن است که علم از کجا باشد. هرگاه علم از منشاء علم گرفته شده باشد اشرف است از حال. می‌فرماید که علم اکتسابی از حال پایین تر است و حال در این موارد قاطعیت بیشتری دارد. ولی اگر علم یعنی آن روابطی که به آن علم می‌گویند در عالم کشف بر او ظاهر شود، این علم از حال مهم تر است و همان است که به آن علم مکاشفه‌ای می‌گویند.

خود آن حضرت در جستجوی خداوند بود و طبق معمول این جستجو را در تحصیل علم ظاهری آغاز کرد. بعد از این جستجو و توجه یافتن به این که فقط این

۱. جذبات الهیه، منتخبات کلیات شمس الدین تبریزی، گردآورنده شیخ اسدالله ایزدگشسب، انتشارات حقیقت، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹.

علم نمی‌تواند راهنمای انسان باشد، به حال روی آورد و چون به سلاح علم اکتسابی مسلح بود بسیاری از علوم بر او کشف شد. آن حضرت رسالات زیادی نوشته‌اند که تاکنون شصت و چند رساله احصاء شده است و حال آنکه می‌گویند در حدود سیصد رساله بوده است. به هر جهت از همین شصت و چند رساله علم مکاشفه‌ای و علم اکتسابی ایشان از طریق حال نشان داده شده است. برای اینکه نمونه کوچکی از علم مکاشفه‌ای را درک کنیم به مطلبی که داراشکوه در کتاب سکینه الاولیاء^۱ در شرح حال مرشد خود می‌نویسد مراجعه می‌کنیم. وی قریب به این مضمون می‌گوید که روزی ایشان حالشان از لحاظ جسمانی نامناسب بود. زیرا گل‌مژه‌ای در پلک چشمشان پیدا شده بود که آزارشان می‌داد. خلاصه مطالبی در این زمینه گفتند. یکی از ارادتمندان خیلی ناراحت شد و از آن وضع ناراحتی به حالت مراقبه و انقطاع از این دنیا رسید. بعد از مدتی که به حالت عادی بازگشت، خدمت آن حضرت عرض کرد که بفرمایید تخم خیار را روی گل‌مژه شما بگذارند. ایشان این توصیه او را قبول کردند و همین کار را کردند و خوشبختانه کسالت مرتفع شد. بعد کسی از ایشان پرسید شما که مرشد و استاد آن شخص هستید چگونه شد که خود متوجه این مطلب نشدید و او متوجه شد. ایشان فرمودند من مرض و صحت را مهمان خداوند می‌دانم لذا با این که به طور معمول به مداوا پرداختم ولی ناراحت نشدم اما این شخص عارف از ناراحتی من چنان ناراحت شد که او را به عالمی بردند که حقایق اشیاء را می‌دید. همان عالمی که پیغمبر به درگاه خدا عرض کرد: *اللهم ارنی الاشیاء کما هی*.^۲ در آن عالم که حقیقت همه موجودات و مخلوقات خداوند را می‌توان دید، آن خاصیت خیار را دید و

۱. تصحیح تاراچند و سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۳۹-۱۳۸.

۲. خدایا اشیاء را چنان که هستند به من نشان بده. شبیه این حدیث در عوالی اللالی، ابن ابی‌جمهور احسانی، ج ۴، ص ۱۳۲ آمده است.

پس از بازگشت از این سفر معنوی، این سوغات را آورد.

این علم مکاشفه‌ای است و در این علم تردیدی نیست و درجه‌اش بالاتر از حال است. خود حضرت شاه نعمت‌الله نیز تمام مراحل را که خود در باره‌اش سخن گفته بودند، یا بعداً گفتند، طی کردند.

از طرف دیگر آن حضرت در اجتماع نفوذ معنوی داشتند و کلیه طبقات مردم را مورد تربیت و مورد لطف قرار می‌دادند و غالب امرا هم از حضور ایشان بهره می‌بردند. حتی مشهور است که امیر تیمور نیز به حضرت ارادت فراوان داشت. در اینجا این نکته را باید یادآوری کنیم که متأسفانه ما اکنون عادت کرده‌ایم که هر چیزی را سیاه یا سفید ببینیم. مثلاً چون امیر تیمور را مرد خونخواری می‌دانیم، عده‌ای از ما هیچ کاری را از او خوب نمی‌بینیم. این عیب تاریخ‌نویسی‌های قبلی است و حال آنکه باید تمام خصوصیات یک فرد و یک جامعه را بیان کرد. خوبی را خوب دید و بدی را بد. حضرت لوط به افراد قوم خود نفرین نمی‌کند و می‌فرماید: *إِنِّي لَعَمَلُكُمْ مِنَ الْقَالِينَ*^۱، یعنی من از عمل شما بیزارم نه از خود شما. امیر تیمور صرفاً با خونخواری نبود که دنیا را گرفت. او نسبت به بزرگان دینی و کسانی که مورد علاقه و اعتماد مردم بودند احترام و ادب فراوان به کار می‌برد و دوستدار معارف اسلامی بود. مشهور است که ششصد آبادی برای وقف کردن به شیخ صفی‌الدین اردبیلی داد. همین طور به حضرت شاه نعمت‌الله ولی ارادت داشت. یک بار به مناسبتی حضرت شاه به او فرمودند:

مُلک من عالمی است بی‌پایان مُلک تو از ختاست تا شیراز
هم‌چنین شاه‌رخ شاه پسر امیر تیمور که بعد از امیر تیمور بر خراسان به سلطنت رسید ارادت پدر خود را به حضرت دیده بود و خود نیز به ایشان ارادت

۱. سوره شعرا، آیه ۱۶۸.

می‌ورزید. بدیهی است این ارادت موجب حسادت خیلی‌ها می‌شد و حتی در یکی از مجالسی که حضرت شاه برهان‌الدین خلیل‌الله فرزند ارشد و جانشین حضرت شاه نعمت‌الله به دیدن همین شاه‌رخ آمد، تا دم ساختمان سواره آمد و بعد هم طبق معمول کنار امیر نشست. یکی از حاضرین مجلس از روی حسادت گفت که چه بهتر است حضرت برهان‌الدین خلیل‌الله رعایت آداب سلطنت را بکنند و چون شاه اولی‌الامر است، سواره تا دم ساختمان تشریف نیاورند، کنار شاه هم ننشینند، اما اینکه همه حاضرین ایستاده به خدمت می‌رسند و مطالب دیگری از این قبیل. ایشان در جواب گفتند من پدرم هم به همین صورت به دیدن پدر شاه می‌آمدند و از طرفی شأن من و شأن شاه نیست که من ایستاده باشم. شنیدم از پدرم که فرمود: اگر کسی توقع کند که ما در حضور او ایستاده باشیم، حرامزاده است. این در واقع کنایه‌ای هم بود. شاه به آن درباری فرمود: فضولی نکن، این مسائل به تو مربوط نیست. منظور اینکه به حضرت شاه نعمت‌الله احترام زیادی می‌گذارند. منتهی در اثر این که پادشاهان هند علاقه و توجه خاصی به تشیع داشتند و بارها تقاضای تشریف‌فرمایی حضرت شاه نعمت‌الله را به آن دیار داشتند، ایشان شاه برهان‌الدین خلیل‌الله را به آنجا فرستادند و ایشان مدتی در آنجا بودند و چون برادرانشان و سایر اقوام ازدواج‌هایی با شاهزادگان هندی کردند و بستگی‌هایی پیدا کردند، تقریباً مقیم آنجا شدند و حتی بعد از حضرت شاه هم در آنجا بودند و تا مدت‌ها سلسله نعمت‌اللهی در هندوستان جاری بود.

در بسیاری از کتب و نوشته‌ها مرسوم شده است که این اصطلاح را به کار می‌برند که حضرت شاه نعمت‌الله بانی و مؤسس سلسله نعمت‌اللهی است. چنین قولی برای کسانی که وارد به مسائل عرفانی نباشند قدری شبهه‌انگیز است. زیرا لفظ مؤسس و بانی معمولاً در مورد بانیان و مبتکرین یک مکتب و مذهب یا دین

جدید به کار برده می‌شود. اساس اعتقاد اهل تصوّف و عرفان این است که اخذ تربیت باید از رهبر دینی باشد و به صرف کتاب کافی نیست و الا اگر به صرف کتاب کافی بود، قرآن بالاترین کتاب است و می‌توانست همه مردم را ارشاد کند و حال آنکه همان‌هایی که قرآن را می‌خوانند و حتی خوارج که پیشانی‌شان از نماز پینه بسته بود می‌بایست اصلاح شده باشند. پس باید به دست راهنما و رهبر تربیت شد. این رهبر چه کسی است؟ چون به قول مولانا:

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نباید داد دست^۱
 در همان اواخر دوران پیغمبر (ص) و بعد از پیغمبر در زمان ابوبکر، مسیلمه کذاب برای خود دینی آورد یا أسود عُنسی هم دینی آورد که چون هیچ پایه معنوی و اجتماعی یا علمی نداشت نابود شدند. ولی ما علی (ع) را رهبر عارفان و رهبر تشیع می‌نامیم چون ایشان تربیت شده مستقیم حضرت پیامبر (ص) بود و اما به این جهت علی (ع) را امام می‌دانیم که پیغمبر تصریح به امامت او کرد. و همین‌طور بعد از حضرت علی (ع) حضرت حسن (ع) را امام می‌دانیم برای اینکه به امامت حضرتش تصریح شد. از این امر چنین استنباط شده است که هر رهبری را باید رهبر قبلی تعیین کند. همان‌طور که پیغمبر و امام را مردم انتخاب نکرده‌اند بلکه خدا انتخاب کرد، رهبران بعدی هم به‌طور غیرمستقیم باید با الهام خدایی انتخاب شوند یعنی هر رهبری برای بعد از خودش باید جانشین تعیین کند و همین وضعیّت در دوران دوازده امام برقرار بود. بعد از غیبت امام دوازدهم مسأله تعلیمات و تربیت شریعت و طریقت از هم جدا شد. امر شریعت را امام (ع) به فقها سپردند چنان‌که نقل است که فرمودند: مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا

۱. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر اول، بیت ۳۱۶.

عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ.^۱ بنابراین بر هر مکلفی واجب است که جستجو کند و به هر یک از فقها که دارای این صفات بودند اقتداء کند البته از لحاظ اعمال نه از لحاظ اعتقاد. ولی در زمان غیبت، اخذ بیعت و تربیت معنوی را حضرت به جنید بغدادی سپرده و به او اجازه دادند که خود برای خویش جانشین تعیین کند و آن جانشین هم، جانشین الی یوم القیامة. این اتصال و دائمی بودن وجود رهبر را در تصوف اصطلاحاً "سلسله" می‌گویند.

بنابراین وقتی می‌گوییم "سلسله نعمت‌اللهی" یعنی سلسله اجازاتی که حضرت شاه سید نعمت‌الله هم در آن جای داشتند و حلقه‌ای از آن بودند و الا حضرت شاه سید نعمت‌الله ولی نه با مرشدشان حضرت شیخ عبدالله یافعی و نه با جانشینشان حضرت شاه برهان الدین خلیل‌الله از لحاظ رهبری مذهبی تفاوتی نداشتند و همه در یک ردیف بودند. منتهی در این سلسله بزرگان عرفانی یا رهبران دینی بعضی به مناسبت‌های مختلف از جمله مناسبت‌های اجتماعی درخشش بیشتری داشتند و دوران اقتضا کرده است که تغییرات خاصی در آن سلسله داده شود یا اینکه دستورات دیگری گفته شود. به این مناسبت از آن به بعد سلسله را به نام آن رهبر خاص می‌نامیدند. مثلاً می‌گویند سلسله سهروردی یعنی سلسله بعد از شیخ شهاب‌الدین سهروردی یا سلسله نعمت‌اللهی یعنی همان سلسله‌ای که جناب شاه نعمت‌الله در آن از مریدان بود و سپس قطب شد و بعد از حضرت شاه سید نعمت‌الله ولی به نام آن بزرگوار شهرت یافت.

و اما علت شاخصیت حضرت شاه که سلسله به نام ایشان نامیده شد در خصوصیات بارزی است که در این سلسله دیده می‌شود و برای تفصیل بیشتر باید

۱. هرکس از فقها که خویشان دار و حافظ دینش بود و مخالف با هوای نفس خود و مطیع امر مولایش، بر عوام است که از او تقلید کنند.

به کتب مفصله مراجعه شود و در اینجا به موارد مهمی از آن اشاره می‌شود. یکی مسأله اشتغال به کار است که در این سلسله بیکاری جائز نیست، یکی رعایت اعتدال احوال است، یعنی بین حالات صحو و سکر جمع می‌کنند و یکی هم مسأله حذف سماع است. البته خصوصیات دیگری هم هست که فعلاً مجال بحثش نیست.

مسأله‌ای که در اینجا به آن می‌پردازیم مسأله سماع و موسیقی است. موسیقی عبارت است از نظم و هماهنگی در صداها و اصوات. مثلاً وقتی شما در سحرگاهی آرام در کنار رودخانه‌ای کوهستانی نشسته‌اید، صدای آبشارهای کوچک و صدای رودخانه با صدای برگ‌های درختان که به هم برخورد می‌کنند مجموعه‌ای اینها موسیقی خاصی را تشکیل می‌دهد که عارف را به حرکت درمی‌آورد، حرکتی درونی یعنی توجه به خداوند و توجه به یاد خداوند. بنابراین به این طریق می‌توان گفت که خود موسیقی به طور اعم نمی‌تواند تحریم شود. سعدی در داستانی می‌گوید:

دوش مرغی به صبح می‌نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تو را بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و ما خاموش^۱

این خود نوعی موسیقی است یا به اصطلاح سماع است. سعدی در دنباله می‌گوید: «اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب».^۲

که اشاره به حدی است. حدی آهنگ خاصی بود که شتربانان می‌خواندند و شتر به

۱. گلستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸، حکایت ۲۵، ص ۹۷.

۲. همانجا.

هیجان می‌آمد و حرکت می‌کرد. نقل است که کاروانی را از بغداد به اصفهان می‌خواستند بفرستند شتربان خدای بسیار جذابی می‌خواند. او تمام شب را که حرکت می‌کردند حدی خواند و اشتران هم با حال دو رفتند به طوری که صبح به اصفهان رسیدند ولی شترها همه از شدت خستگی و ضربه مردند. بنابراین اساس اثر موسیقی مورد انکار نیست. تأثیر مسلمی که موسیقی در انسان دارد ممکن است هم در مسیر تقرّب به خداوند و یادآوری وظایف انسانی و معنوی او باشد و هم خدای ناکرده در مسیر دوری از خداوند و تسلیم به هوای نفس باشد.

به این جهت است که می‌توان موسیقی را دو نوع تصوّر کرد: اول موسیقی ای که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند مثل خواندن کتب عرفانی با صدای خوب که الآن در مجالس عرفانی معمول است یا آنچه سعدی در مورد بانگ خروس می‌گوید که مقارن نماز صبح است موسیقی است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند. مسلماً چنین موسیقی را نمی‌توان منع کرد. در مقابل موسیقی است که انسان را از خداوند دور می‌کند. بسیاری از موسیقی‌هایی که امروزه متداول است از این قبیل است یعنی تحریک احساسات و عواطف که نتیجه قهری موسیقی است موجب می‌شود که احساسات و غرایز و شهوات به حرکت در بیاید، در این صورت مسلماً چنین موسیقی حرام است و این موسیقی همان است که بدان "غنا" نام داده‌اند. غنا در واقع موسیقی است که انسان را از خداوند دور کند.

با این تقسیم‌بندی چگونه است که عده‌ای موسیقی را به طور کلی تحریم می‌کنند؟ چون حدّ مشخصی بین موسیقی الهی و غنا وجود ندارد و عبور از مرز این دو بسیار ممتنع است و در واقع آن کسانی که خود را مسؤول حفظ اخلاقیات انسان می‌دانند برای اینکه چنین انحرافی رخ ندهد به طور کلی موسیقی را تحریم کرده‌اند. اما اگر موسیقی از نوع الهی باشد صحیح است و البته آن هم بستگی به

حالت طرف دارد. کما این که بسیاری از عرفای سابق من جمله غزالی در مواردی موسیقی و سماع را اجازه داده و در مواردی منع کرده است. آنچه که از گذشتگان به یادگار مانده است این است که امروز در بین ارادتمندان حضرت شاه نعمت‌الله در مجالس، کتب اشعار بزرگان با آواز خوب خوانده می‌شود تا هم توجه به موسیقی و هم توجه به معنای آن اشعار موجب پیشرفت معنوی شنوندگان بشود. به همین دلیل موسیقی سماع که اضافه بر موسیقی متضمن حرکاتی هم هست در سلسله نعمت‌اللهی منع شده است و حسن آن تحریم شاید امروزه روشن تر و بارزتر دیده شود. اما هرگز حضرت شاه نعمت‌الله ولی موسیقی را تحریم نکرده است.

در شرح حال حضرت سلطان‌علیشاه از جانشینان حضرت شاه نعمت‌الله که در سنه ۱۳۲۷ قمری شهید شدند، آمده است که یکی از ارادتمندانشان به ایشان عرض کرد: اجازه می‌دهید من ساز بزنم؟ ایشان اجازه ندادند. در توضیح درخواست قبلی خود عرض کرد که مرحوم مشتاق (اشاره به حضرت مشتاق‌علیشاه است) هم تار می‌زد. ایشان فرمودند که تو مشتاق شو، هرکاری خواهی بکن. فاغمل ما شئت هم که بزرگان تصوف فرموده‌اند منظورشان این است که ایمان بیاورید و سپس آنچه خواهید بکنید. یعنی اگر ایمان آوردید و مثلاً اگر مشتاق شدید جز خداوند هیچ چیز نخواهید خواست، پس آنچه خواستید می‌توانید بکنید نه این که هر کار نادرستی را می‌توانید انجام دهید.

در خاتمه مجدداً از دست اندرکاران این سمینار و به خصوص آقای دکتر سید مصطفی آزمایش که بانی آن شده‌اند متشکرم و امیدوارم که اهل فن از این سمینار بهره برده و برای دیگر رجال و بزرگان عرفانی هم چنین مراسمی گرفته شود تا مردم و هم‌میهمان ما بیشتر با مفاخر اجتماعی و مذهبی خود آشنا شوند. والسلام